

دموکرات در ضمن فحش هائی که به شاه و خانواده اش می داد، به من اظهار مهری از همان قبیل فرمود.

شبهه سی ام دی ماه: از صبح عده زیادی آمد [ند] برای دیدنی. قبل از ظهر ستوان صالحی رئیس قسمت ژاندارمری لار و منصوری از معتمدین محلی خنج آمدند. عصر هم سوار جیب شده رفتیم برای تماشای آب انباری که تازه در (جنگویه) ساخته ام، متأسفانه زمین آب شور بالا داده، دستور دادم مقداری ساروج و آهک بریزند کف را بالا بیاورند و بعد سمنت ۱۰۷ کنند.

یکشنبه اول بهمن ماه بیست و نه: صبح سرگرد () ۱۰۸ رئیس گردان مستقل لارستان آمد دیدنی و بعد از ظهر ملک منصورخان هم با جیب رفت تا خنج استقبال (سرهنگ دن) ۱۰۹ اتاشه نظامی انگلیس در ایران، ساعت یازده و نیم شب آمدند شام صرف شد و خوابیدند. در راه هم یک ماده آهوزده بود.

دوشنبه دوم بهمن ماه: صبح کلنل دن ۱۰۹ با ملک منصور رفتند با ماشین گردش کرده دو مرغابی زدند. عصر هم رفتیم به (جنگویه) آهو هم دیدیم ولی نزدیک نیامد. عده زیادی هم برای دیدن از اطراف آمدند.

سه شنبه سوم بهمن ماه: صبح به اتفاق کلنل دن ۱۰۹ رفتیم به (چاه برنجی)، شکار خیلی کم بود، سیزده شکار زده شد که در حقیقت همین هم بود دو تا من زدم، دو تا ملک منصور، یکی هم کلنل دن. بعد یک زخمی هم مال مرا زد که به حساب او گذاشتم. غروب هم کاغذی از محمد حسین خان و خسروخان رسید. خسروخان نوشته بود که در مجلس راجع به تفویض املاک یعنی انتقال آن از طرف دولت مخالفت شده است و بهادری وکیل تبریز و آزاد هم در مجلس صحبت هائی کرده اند و روزنامه کیهان و بعضی روزنامه های دیگر هم مخالفت نموده و بهادری خیال دارد با چند نفر وکیل دیگر طرحی پیشنهاد کند که رأی حکمتها لغو است و بیشتر این کارها به تحریک شاه است، ولی قباله املاک تقریباً تمام است و دولت هم تلگرافی کرده که خودداری شود. تاکنون که همه در مقابل امر انجام شده واقع شده اند و قباله ها تمام شده است. خسروخان هم مشغول

۱۰۹. سننت - میمان - محمد - ۱۲۲۹. ۱۰۸. اصل - سفید است.

۱۰۰. نویسنده در گزارشات روز بیست و چهار دیماه ۲۹ از کلنلی به نام کلنل (بد) یاد می کند. و حال آنکه در گزارشات روزهای اول و دوم و سوم بهمن از شخصی به نام سرهنگ دن و کلنل دن یاد می کند. به نظر می رسد سرهنگ و با کلنل دن همان کلنل بد باشد.

بوده است.

چهارشنبه چهارم بهمن ماه: رقیب به (کوه روسنگی) شکار، بیست [و] دو شکار زده شد که پنج تا من و یکی ملک منصورخان و یکی کلنل دن، شکار کردیم و مابقی را تفنگچی ها.

پنجشنبه پنجم بهمن ماه: صبح حرکت کردیم برای شکار، تا عصر مشغول شکار بودیم. کلیتاً یکصد [و] ده [تا] زده شد که چهارده تا خود من و هفت تا ملک منصورخان و هفت تا کلنل دن و پنج تا غلامرضاخان شکار کردیم باقی را تفنگچی ها زدند. کلنل اظهار داشت در عمرم اینقدر شکار ندیده بودم و این عده هم بسیار خوب کوهنوردی می کنند. غروب در (تخته) آمدیم به احشام.

جمعه ششم بهمن: تا ظهر در (تخته) حمامی رفته و ترتیباتی دادم. آقای ضیغمی هم از جهرم آمده بود، مراجعت کرد. بعد از ظهر حرکت کردیم و نزدیک غروب آمدیم به (چاه نار) شب [با] کلنل دن صحبت سیاسی پیش آمد و [معلوم شد که] آنها از شاه طرفداری می نمایند. بعد راجع به قشقائی ها ملک منصور اظهار داشت با شما دوست هستیم. من اظهار کردم شما می دانید خود من و پدرم و جدم همیشه با انگلیسی ها مخالف بوده و جنگ کرده ایم. گرچه من سیاسی هستم ولی خیلی صاف صحبت می کنم. اینکه حالا با شما صحبت می نمایم و معاشرت می کنم برای این است که از سه، چهار سال به این طرف حس کرده ام که شما طمع به ایران ندارید و نمی خواهید این مملکت را گزنی ۱۱۰ کنید و اگر هروقت حس کنم که هرکس به این خیال است دشمن او هستم و جنگ خواهم کرد. حالا حس می کنم روسها به این خیال افتاده اند این است که آنها را دشمن می دانم. اگر بدانم که نظری به ایران ندارند با آنها هم دشمن نیستم و حالا هم اگر جنگی پیش بیاید اگر دولت یکصد و پنجاه تا دوست هزار تفنگ به ایل و بلوک قشقائی داد حاضریم، والا جنگ نمی توانیم بکنیم و با همین اسلحه شکاری که داریم تا می توانیم دفاع می کنیم، آخر کار هم زن و بچه و خودمان را می کشیم. جواب داد: ما حاضریم اسلحه بدهیم ولی دولت مانع است، البته اگر جنگ شد ما ناچاریم اسلحه و غیره هر قدر بخواهید بدهیم. و زیاد اظهار دوستی و علاقه کرد.

شنبه هفتم بهمن ماه: سه روز بود که هوا را غبار زیادی گرفته بود، امروز نسبتاً

گرم بود. بعد رفتیم شکار، پنجاه تا زده شد که پنج تا من و شش تا ملک منصور و باقی را تفنگچی ها زدند و هوا هم نسبتاً خیلی خوب شد. شب را هم آمدیم به (چالاخور) و از اطراف هم هرکسی می آید برای دیدنی. امروز ملل متحد مقداری جلوروی کردند. بادامهای کوهی هم گل کرده است.

یکشنبه هشتم بهمن: شب گذشته راجع به اوضاع جهانی کلنل زیاد صحبت کرد، درضمن اظهار داشت آیا ممکن است اگر جنگ شد شما به طرف کرمانشاه عده بفرستید؟ چون روسها به این قسمتها به این زودبها یعنی اول جنگ نخواهند آمد. جواب دادم ممکن نیست، چون وسایل می خواهد و آذوقه، ما امکان نداریم. در همین جاها هرکس بیاید جنگ خواهیم کرد ولی با این وضع که شاه و دولت پیش گرفته است گمان نمی کنم کسی دست به اسلحه کند. بعد راجع به ایلات پرسید. من هم توضیحات کامل داده و جواب دادم همه متحد هستیم. صبح رفتیم به (چالاخور) شکار، چهل [و] پنج شکار زده شد که سه تا من و ملک منصور به شراکت هم^{۱۱} زدیم، دو تا هم سرهنگ دن زد. عصر هم حرکت کرده آمدیم به (شیردانش). رادیو هم اطلاع داد قوای متفقین مشغول هستند، پیشروی می کنند و کمونیست ها را عقب می زنند. من شخصاً فکر می کنم کمونیست ها عقب می روند تا مدار سی [و] هشت درجه در آنجا شروع به صحبت و اصلاح خواهد شد. شاید بعد چین کمونیست را هم به رسمیت بشناسند.

دوشنبه نهم بهمن ماه: ساعت هشت و نیم صبح کلنل دن با اتومبیل از طریق (خنج) و (لار) برای جهرم حرکت کرد که شب را بماند و فردا برود به شیراز. ما هم آمدیم به (گزیوز) هفت آهوه زده شد که دو عدد من و دو تا ملک منصور خان زدیم.

سه شنبه دهم بهمن ماه: اعلامیه دربار اظهار داشت که بیست [و] سوم بهمن شاه با ثریا بختیاری عروسی می نماید. بی سیم هم خبر از جهرم داد که کلنل شب وارد شده و میهمان سرهنگ پهلوان فرمانده تیپ جهرم بود، است و صبح حرکت کرده برای شیراز، اردو هم آمد به (باغان) در راه نه آهوه زده شد که چهار رأس را خودم زدم و رادیو اطلاع می دهد که شاه املاک خودش را به قسط طولانی فروخت به رعایا. وقشون متفقین در کره پیشروی می نمایند.

چهارشنبه یازدهم بهمن ماه: رفتیم به (چاه مینا) شکار آهو، نسبت به سالهای قبل

خیلی کم بود. بیست [و] سه آهوزده شد که سه تا من و دو تا ملک منصور زد. بعد از ظهر در (زنگویه) من رفتم حمام، ملک منصورخان و چند سوار رفتند شکار، چهارده [شکار] زده شد که شش تا ملک منصور [شکار کرد]، رو بهم امروزی [و] هفت آهوزده شد. پنجشنبه دوازدهم بهمن ماه: آمدیم به بلوک علا (مرودشت) نزدیک قلعه (ابونیا). در راه هم هفده آهوزده شد که یکی من و سه تا ملک منصور، باقی را سوارها زدند.

جمعه سیزدهم بهمن ماه: توقف کردیم و تمام اهالی بلوک آمدند، کمال مهربانی را به آنها کرده قرار گذاشتم: دیم، بیست [و] پنج یک و چاه آب، بیست، یک، به مالک بدهند. قبلاً پانزده یک و بیست — یک بوده است. خیلی هم رعایا راضی شدند. شنبه چهاردهم بهمن ماه: آمدیم به (خششی) در راه بیست [و] دو آهوزده شد که چهار تا ملک منصورخان و یکی من، باقی را هم سوارها زدند. منصورخان بهمنی هم خورد زمین. دستش گویا شکسته است. بعد از مدتی هم ابر مفصلی آمد و نم نمی کرد. مردم از نیامدن باران زیاد نگران هستند. در کره هم امریکائی ها جلومی روند.

یکشنبه پانزدهم بهمن ماه: حرکت کرده آمدیم به (خلیلی) در راه سی [و] سه آهو زده شد که چهار تا ملک منصورخان و مابقی را سوارها [شکار کردند]، من هیچ تیراندازی نکردم.

دوشنبه شانزدهم بهمن ماه: حرکت کرده در (خارآ) چای منزل زیادخان ایگدر صرف، ناهار آمدیم (خان احمدی). از ساعت یازده شب باران شروع کرده است. امروز باد بسیار شدیدی آمد، در (خلیلی) ترتیب کار اعلا مرودشتی ها را داده رئیس احمد کلانتر را معزول و رئیس محمد علی رستگار را به کلانتری منصوب کردم.

سه شنبه هفدهم بهمن ماه: از ساعت یازده شب باران شروع کرده مشغول است. رفع نگرانی اهالی شد. باران تا ظهر ادامه داشت. باران خیلی خوبی بود، و در (خان احمدی) توقف کردیم و امکان حرکت نشد.

چهارشنبه هیجدهم بهمن ماه: رفتیم به صحرای (هفتوان) شکار آهو. شصت [و] چهار آهوزده شد، شش تا من و پنج تا ملک منصورخان، مابقی را سوارها زدند. جنگ کره هم دولت آمریکا و متفقین مشغول پیشروی هستند و کمونیست ها عقب نشینی می نمایند.

پنجشنبه نوزدهم بهمن ماه: در (هفتوان) توقف کرده رفتیم به کوه شکار، فقط برای اینکه به اهالی ده (هفتوان) و (چاه طوس) و (منگویه) گوشت بدهیم، در این مدت

هم هر چه آهویا شکار زده می شد تمام به اهالی داده می شود. در این کوه هم پنجاه [و] یک شکار زده شد که پنج تا من و هفت تا ملک منصور زد، کلیه پنجاه [و] یک شکار را دادیم به اهالی دهات.

جمعه بیستم بهمن ماه: آمدیم به (گورکی) ناهار خوردیم. با وجودی که شکار نرفتم در راه بیست [و] چهار شکار زده شد که هفت تا را ملک منصور زد. عصر آمدیم (خنج) تا تجار اوزی دوازده نفر آمده اند دیدنی و استقبال. یزدانی، فریدی، سیفانی، فرزین و کلانتر اوز^{۱۱۲} بودند. اهالی خنج آمدند، هم عده زیادی زن و مرد آمدند استقبال، خیلی گرم و محبت بود.

شنبه بیست و یکم بهمن ماه: در (خنج) توقف کرده تمام اهالی خنج آمدند، الحمدلله نسبت به چند سال قبل که آدم و وضعیشان بسیار خوب است.

یکشنبه بیست و دوم بهمن ماه: رادیو اطلاع داد فردا عروسی محمد رضاشاه با -وشیزه ثریا بختیاری است. و (سول) پایتخت کره جنوبی را قوای امریکائی ها اشغال کرده اند^{۱۱۳}. در این هشت ماه چهارمین مرتبه است که این پایتخت دست بدست گشته است و اسمی باقی است فقط یک تل خاک می باشد. هوا هم مستعد از غروب بارانی می آید.

دوشنبه بیست [و] سوم بهمن ماه: شب هم تا صبح به تدریج باران آمد، ساعت نه صبح بنا به دعوت آقایان (اوز)^{۱۱۴} به اتفاق ملک منصورخان حرکت کردیم. ظهر رسیدیم، عده زیادی از هر طبقه آمدند استقبال. و زیاد پذیرائی گرمی کردند. تا سه بعد از ظهر هم بودیم، بعد درمانگاهی که یزدانی (یک نفر از تجار اوز)^{۱۱۵} ساخته است، تماشا کردیم، و دکتر آلمانی [را] که از طرف سازمان خدمات شاهنشاهی اعزام شده است دیدم و چند دقیقه هم منزلش نشستم با خودش و خانمش صحبت کرده بعد آمپولی زده و سوار شده شب را در (سده) آمدیم به منزل. رادیو اطلاع داد که شب گذشته پادشاه مصر با (نورایما) نامزد شدند و عروسی شاه ایران است. و قشون امریکا که تا کنون جلو می رفتند و حتی شهر (سول) را هم تصرف کردند، یک مرتبه مورد حمله کمونیست ها واقع شدند و هر چه قوای بین المللی کوشش می کنند از عهده بر نمی آیند^{۱۱۵} و قوای

۱۱۲. اصل - عوض - با توجه به آنکه در سطر قبل اوزی نوشته شد. در این سطر باید عوض - اوز باشد.

۱۱۳. اصل - کرد.

۱۱۵. اصل - نماید.

۱۱۴. به پانویس ۱۱۲ مراجعه کنید.

بین المللی شانزده کیلومتر عقب نشینی کرده‌اند.

سه‌شنبه بیست [او] چهارم بهمن ماه: صبح برای (پشت بند) حرکت کرده پانزده آه و شکار زده شد. یکی من و چهار تا ملک منصورخان زد. آمدیم بالای بند. دیروز هم یک نر آه در راه من زدم. جنگ کره به سختی ادامه دارد و کمونیست‌ها جلومی روند و صد هزار سرباز چینی شروع به حمله کرده است.

چهارشنبه بیست و پنجم بهمن ماه: از شب گذشته ابری آمد و نم‌نم شروع به باران کرده صبح هوا بهتر شد. حرکت کردیم برای (تخته) منزل ملک منصورخان، نیم‌ساعت بعد باران شروع کرد تا الساعه که نصف شب است به شدت می‌بارد و حقیقتاً می‌شود گفت اهالی این سامان را زنده کرد.

پنجشنبه بیست و ششم بهمن ماه: ابر و باران کماکان ادامه دارد، خبری هم نیست که نوشته شود.

جمعه بیست و هفتم بهمن ماه: از صبح باران ادامه داشت تا نصف شب، در هیچ جا نشد برویم.

شنبه بیست [او] هشتم بهمن ماه: باران تا صبح آمد و از نزدیکهای آفتاب زدن هوا باز شد، بسیار هوای گرم خوبی بود. عصر هم رفتیم به رودخانه تا مختصر سیلی می‌آید. ملک منصورخان هم با قلاب چند ماهی در رودخانه شور گرفت که یکی خیلی بزرگ بود.

یکشنبه بیست [او] نهم بهمن ماه: حرکت کرده ناهار در صحرای (چاه مارو) خورده، شب رفتیم جلو تنگ (کنده خور) که فردا شکار کنیم. روز خوشی بود، مقدار زیادی قارچ جمع کردیم و جلوتنگ هم عصر تخت برای چادر بستیم.

دوشنبه سی‌ام بهمن ماه: تفنگچی از اطراف فرستادیم و خودمان هم رفتیم داخل تنگ شکار، بقدری کم بود که نظیر ندارد. تقریباً چهل سال است که به این جا شکار می‌روم یعنی از طفولیت تا بحال این قسم نبوده، من چشمم به شکار از دور یا نزدیک نیفتاد^{۱۱۶}. کلیتاً پانزده شکار زده شد که دو عدد ملک منصورخان، مابقی را سایر تفنگچی‌ها [زدند]. بعد از ظهر حرکت کرده آمدیم به (چاه طلا) به خیال اینکه فردا برای (کلو) حرکت کنیم. سیل زیادی می‌آید و عبور از رودخانه غیرممکن است. بنا به

خواهش رعایای (سیف آباد) فردا گرازها را شکار می نمایم. امشب هم ملک منصورخان با ماشین رفت که شکار کند.

سه شنبه یکم اسفند ماه بیست و نه: صبح ساعت ده رقتیم، اهالی (لاغر) و (سیف آباد) و (مکو) آمدند. سی و یک گراز شکار شد عده ای هم زخمی شد [ند]. عصر رقتیم صحرای (چاه مارو) یک آهو من با گلوله زدیم، و شب هم باران خیلی خوبی آمد و امروز هوا صاف بود.

چهارشنبه دوم اسفند ماه: صبح حرکت کردیم که از رودخانه عبور نمایم. بواسطه جریان سیل در (لاغر) توقف کرده بعد از ظهر آمدیم به (چم کوکو) هوا فوق العاده خوب و صحراها بسیار سبز و قشنگ شده است.

پنجشنبه سوم اسفند ماه: صبح حرکت کردیم تا آب زیادتر شده است، خود من با یک عده سوار از گذار دشت اعلا عبور کرده برای زیارت حضرت نه تن آمدیم. بینه هم از آب گرم و گذار کرکویه عبور کرده. البته با زحمت زیاد آمدند نزد (تل کرکو). آقای ملک منصورخان از همانجا برگشتند برای (تخته) و نهار در (سیف آباد) خواهند بود. ما هم نهار در (نه تن) صرف کرده زیارت نمودیم. عصر هم در کوه بین (نه تن) و (کرکویه) چهار شکار سوارها زدند آمدیم منزل. یک گراز درآمد آنرا هم من زدیم، عده ای هم آمد [ند] برای دیدنی. از آمدن باران^{۱۱۷} مردم زیاد خوشحال هستند.

جمعه چهارم اسفند ماه: قبل از ظهر آمدم به (آب سکو). حقیقتاً صحراها مثل بهشت شده است. الیاس گرگین پور و محکمی معمار هم از طریق جهرم آمدند. محکمی برای ساختن درمانگاه در کارزین آمده است. دیشب هم رادیو اطلاع داده است که سردار فاخر به ریاست مجلس انتخاب شده است.

شنبه پنجم اسفند ماه: در آب سکو توقف کردم، عده ای آمدند، عصر هم امیر حسین خان کردشولی آمد. رفتم به (حسن آباد) باغی برای ملک منصورخان بنا گذاشته اند. دستور نشانیدن درختهای آنجا را داده برگشتم، آقای ضیغمی هم از جهرم آمد. تازه نبوده است.

یکشنبه ششم اسفند ماه: صبح رفتم در باغ قبر نهار خورده، به کارهای آنجا و باغ تربیتی داده بعد از ظهر برگشتم به (آب سکو).

دوشنبه هفتم اسفند ماه: از صبح مشغول باغ (آب سکو) بودم. باغ تازه ساخته ام که باید درختکاری شود.

سه شنبه هشتم اسفند ماه: از (آب سکو) حرکت کرده در راه رفتیم شکار گراز، ملک منصورخان هم با اتومبیل به اتفاق سرگرد نام‌آور^{۱۱۸} آمده بودند. یازده گراز هم در (کرکویه) و (شاه‌آباد) زدیم که چهار تا من زدم. ناهار هم در سر تپه کرکویه صرف کرده بعد از ظهر رفتیم به (باغ نو) تا محمد حسین خان هم از فیروزآباد آمده است شب هم با هم بودیم.

چهارشنبه نهم اسفند ماه: از باغ نو حرکت کردیم برای شکار گل ریزک، ظهر آمدیم به (گیوه‌دست) با دوربین شکارها را تماشا کردیم. از اطراف هم عده زیادی آمدند. کشکولی‌ها هم آمده‌اند سر کوه که فردا در کوه (گیوه‌دست) شکار نمائیم.

پنجشنبه دهم اسفند ماه: صبح رفتیم. بعد از آنکه تفنگچی‌ها تقسیم شد [ند]، من هم آمدم دیدم یک عده خودسرانه آمده‌اند وسط کوه، عصبانی شدم آمدم منزل، آنها را هم بعداً تنبیه کردم ولی به شکار نرفتم. تفنگچی‌ها آنچه به حساب آمد، نود [و] شش [تا] زده‌اند، مابقی هم فردا معلوم خواهد شد.

جمعه یازدهم اسفند ماه: از شب گذشته باران شروع کرد، ناچار به توقف شدیم. محمد حسین خان هم از سر کوه فرستاده بود آذوقه بردند. تا الساعه که ساعت دوازده شب است باران می‌آید. حقیقتاً از حیث بارندگی بهشت شده است، صحراها سبز و خرم است. عصر هم اسکندرخان جعفر بگلو با همین وضع بارانی رفت شکار، دو پازن خیلی بزرگ زد.

شنبه دوازدهم اسفند ماه: صبح تا ساعت نه چنان باران سخت و سیل‌آسا آمد که نظیرش کم دیده شده است. از ظهر کم کم هوا باز شد. سه بعد از ظهر بکلی آسمان صاف شد. این باران بهترین بارانها است. محمد حسین خان هم از سر کوه آمد، کشکولی‌ها هم آمدند و برگشتند. مردم تماماً خوشحال هستند، خداوند انشاءالله عاقبت سال سی را خیر کند.

یکشنبه سیزدهم: رفتیم شکار تا عصر هم شکار بود، یکصد و بیست و شش [شکار] زده شد، من سه تا ملک منصورخان و محمد حسین خان سیزده تا زدند. روز دهم

^{۱۱۸} نویسنده در صفحات قبل از شخصی به نام نامور نامبرده. احتمالاً باید نام یک نفر باشد که به دوگونه،

نامور و نام‌آور نوشته شده.

[اسفند] کشکولی ها بیست [و] چهار [شکار] زده بودند که مجموع شده بود یکصد [و] بیست [شکار]. در روز بارانی هم کلیتاً پنج شکار زده شده بود. کلیتاً دویست [و] پنجاه [و] پنج شکار در این دو سه روز زده شد.

دوشنبه چهاردهم اسفند ماه: حرکت کرده آمدیم ناهار در (نزل جیقه) بودیم، کارها که داشتیم ترتیب دادیم. از آقای ملک منصورخان و سرگرد نام آور^{۱۱۸} و سایر همراهان خداحافظی کرده به اتفاق محمد حسین خان و غلامرضاخان ایلخان آمدیم به (چاه کپرک). ملک منصورخان هم رفت برای (باغ نو).

سه شنبه پانزدهم اسفند ماه: آمدیم روی (کوه اقر) به یاد ایام گذشته شب را هم آنجا توقف کردیم، ولی باد زیاد قدری اذیت کرد، صبح که از (چاه کپرک) سوار شدیم، هوا خیلی سرد بود.

چهارشنبه شانزدهم اسفند ماه: از روی کوه حرکت کردیم رفتیم. شکار خیلی زیاد بود. دوازده تا زده شد که دو تا من زدم. ناهار دامنه کوه بودیم. بعد ماشین آوردند به نزدیک (تنگ دهو) سوار شده آمدیم (جادشت) منزل محمد حسین خان. در آنجا اطلاع دادند که رادیو خبر داد (رزم آرا) موقعی که به ختم می رفته، ترور می شود^{۱۱۹}. شب هم

۱۱۹. اصل - میرود می کشند - موضوع به این سادگی که نویسنده می نویسد یقیناً نیست. رزم آرا به پشتیبانی آمریکا دلگرم بود. با انگلیسی ها و روسها نیز به شهادت نوشته های روزهای قبل ارتباط داشت. ظاهر ماجرا چنین است، روز چهارشنبه شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ رزم آرا به مسجد شاه [امام خمینی فطی] برای شرکت در مجلس ختم مرحوم آیت... فیض که از طرف دولت (رزم آرا) به اتفاق علم به مسجد رفته بود) منعقد شده بود می رود. در همین اثنا مورد حمله قرار گرفته و مورد اصابت چند تیر که یکی به کاسه سرش اصابت نموده، و همان موجب هلاکتش می شود. انتقال به بیمارستان سینا هم که نزدیکترین بیمارستان به مسجد بود، نیز موجبات نجات او را فراهم نمی سازد و شخصی به نام خلیل طهماسبی از جمعیت فدائیان اسلام به جرم قتل رزم آرا دستگیر می شود [به نقل از ۲۸ هزار روز... صفحه ۸۸۸] همانگونه که نویسنده در صفحات قبل گفته، شاه بعد از انتصاب رزم آرا به نخست وزیری شروع به تحریک علیه رزم آرا می نماید و عده ای را آنتریک می کند. شکی نیست که قتل رزم آرا کسی که نقش وکیل مدافع شرکت نفت جنوب را به عهده داشت و ملی کردن صنعت نفت را به ضرر ملت ایران می دانست و کار را به جایی رسانده بود که آشکارا به ملت ما توهین کرده و در جلسه ی نمایندگان مطبوعات گفت، (ملت ایران شایستگی ساختن لولهنگ [آفتابه] را هم ندارد) مردم را تشویع و جیره خواران شرکت نفت جنوب و باران انگلستان را مرعوب ساخت و در تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آرا از طرف مجلسین شورا و سنا تأثیر به سزائی کرد. گذشته چراغ راه...
 ص ۵۱۱.

و هم چنین، ذکر این مطلب نیز بی مورد نیست که اسدالله علم عامل محمد رضاشاه که در کابینه رزم آرا سمت وزارت کار را داشت کسی بود که رزم آرا را به مقتل (مسجد شاه) برد و اولین شخصی بود که خبر قتل وی را به شاه رسانید و به گفته‌ی سید ضیاءالدین طباطبائی که در آن ساعت در حضور شاه بود، علم به محض رسیدن با هیجان و اضطراب به شاه گفت، (کشتند و راحت شدیم). به نقل از گذشته چراغ... ص ۵۴۸.

در خاطرات جالب و خواندنی سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی صفحه ۲۷۰ اصل ماجرا بازگو شده که چنین است. همه بالا نفاق می دانستند تیر او (خلیل طهماسبی) موجب قتل سبهد حاجی علی رزم آرا نبود. البته او تیری انداخته بود، ولی آن تیر به رزم آرا لطمه نزد. معهذ او، ترور رزم آرا را که به دست یک گروه بان ارتش انجام گرفته بود، به خودش نسبت داد. و به قول زندانی ها آنرا به خویش گرفت. چون معتقد به آن عمل بود. بعدها که ورق برگشت و کودتای کریمت روزولت (۲۸ مرداد) شاه را مجدداً به تخت نشاند، کوشش خلیل طهماسبی، در باز کردن اتهام ترور از خود به جانی نرسید. اغلب زندانیان اطلاعات دقیق شخصی در این باب داشتند. دلایل فنی هم اطلاعات آنها را تأیید می کرد. از جمله دلیل بالستیکی (علم مربوط به حرکت گلوله در فضا) مربوط به قدرت نفوذی گلوله، وسیله تیراندازی خلیل طهماسبی، به اتفاق نظر، یک شش تیر کوچک بود. گلوله شش تیر، دارای کالیبر کوچک (قطر داخلی دهانه لوله) و سرعت اولیه کمی است. چنین گلوله، حتی از پارچه پالتوئی ضخیم دولا، به اشکال می تواند عبور کند. و به فرض عبور، سوراخ ورودی کوچکی، به وجود می آورد و معمولاً قدرت کافی برای خروج از بدن را ندارد. وسعت زیاد زخم گلوله در بدن پر قدرت با کالیبر بزرگ رها شده و سلاح کمتری کلت مناسب ترین سلاحی بود که ممکن بود چنان اثری ایجاد کند. این سلاح منحصرأ در اختیار ارتش بود. بر عموم کسانی که از جریانات داخلی ارتش استحضار داشتند روشن بود که، شاه از وجود رزم آرا ناراحت بود. دلایلی وجود داشت که ثابت می کرد رزم آرا درصدد تهیه و اجرای یک کودتا است. منجمه ایجاد شبکه پاسگاههای ژاندارمری دورتادور شهر تهران، در نقاطی که هیچگونه دلیل انتظامی برای ایجاد آنها متصور نبود. ولی بعداً می توانست مراکز مؤثری برای کنترل هرگونه آمد و رفت به تهران بشود. و نیز انتخاب فرماندهان واحدهای نظامی، نه به دلیل صلاحیت و حسن شهرت آنها بلکه صرفاً بر مبنای میزان اعتماد شخصی رزم آرا به آنها. شاه مطلب را استنباط کرده بود، ولی نمی توانست به سادگی و به صرف استنباط های خود رزم آرا را عزل کند. زیرا، رزم آرا، مخصوصاً نزد خارجی ها، به قدرت و سرعت عمل مشهور بود، و عزل او خود شاه را در مظان تهمت خرابکاری قرار می داد که سعی دارد جلوی اصلاح کنندگان را بگیرد. وقتی، شاه از طریق امام جمعه تهران و پاره ای اطرافیان آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، شنید که خلیل طهماسبی خیال ترور رزم آرا را دارد، بسیار خوشنود شد. چه، به خوبی می دید، منظور او از دفع شر رزم آرا، به دست دیگری در شرف انجام است، بدون آنکه آلودگی برای او به وجود آورد شود. او کافی دانست منتظر بماند تا کار خود به نمود صورت بگیرد. اطرافیان شاه او را متوجه کردند که، این انتظار کشیدن و جریان را به طبیعت واگذار کردن، غلط است. چرا که اگر خلیل طهماسبی صد درصد در کار خود موفق نشود و رزم آرا با وجود تیراندازی، زنده بماند، بهترین بهانه به دست او خواهد افتاد که، تحت عنوان توجیه آمیز حفظ

رادیو تأیید کرد ولی هنوز اسمی از قاتل ذکر نشده است. شب هم آمدم به باغ ناصرآباد در (شهرد).

پنجشنبه هفدهم اسفند ماه: در فیروزآباد رؤساء ادارات و اهالی آمدند برای دیدنی، ظهر هم محمد حسین خان و سرهنگ نقدی آمدند، عصر برگشتند.

جمعه هیجدهم اسفند ماه: صبح رفتم به (بایگان) نگاهی به باغ کرده بعد صحرا را که تراکتور می‌زنند نگاه کرده برگشتم. بعد از ظهر هم شریفی از شیراز آمد خبری نبود. فقط فوق‌العاده روزنامه پارس را که آورده نوشته است: قاتل سپهبد رزم‌آرا، عبدالله پسر محمد ۱۲، شغل نجاری و قاری مسجد شاه. وقتی رزم‌آرا داخل مسجد می‌شود و با وزیر

انتظامات، به سرعت، تمام مخالفین خود و موافقین شاه و حتی خود او را دستگیر کند، و کودتای مورد نظر خود را از قوه به فعل آورد. شاه کاملاً درک کرد که، ترور رزم‌آرا، حکم شمشیر دولبه را دارد. که یک طرف آن متوجه رزم‌آرا و طرف دیگرش متوجه خود اوست. یعنی اگر بر اثر آن رزم‌آرا از بین نرود خودش نابود خواهد شد. به همین جهت درصدد برآمد نیت خود را، در نابود کردن رزم‌آرا با قصد خلیل طهماسبی در ترور رزم‌آرا، تلفیق کند. یعنی از اعتقاد دینی خلیل طهماسبی در نابودی رزم‌آرا سود جوید. تا سوءظنی متوجه او نشود. یکی از گروه‌بانه‌های ارتش در لباس غیرنظامی مأمور انجام کار شد. که همراه با علم وزیر دربار، بلافاصله پشت سر رزم‌آرا حرکت کند. او مأمور بود، همین که طهماسبی میادرت به تیراندازی کرد با گلوله کلت رزم‌آرا را مورد اصابت قرار دهد و بکشد. این طرح دقیقاً به موقع اجرا گذارده شد. و رزم‌آرا، که به اصرار و راهنمایی علم به طرف مسجد حرکت کرد. بلافاصله پس از بلند شدن صدای گلوله طهماسبی، به دست آن گروه‌بانه کشته شد. آنهایی که اثر گلوله را در بدن رزم‌آرا معاینه کرده بودند شک نداشتند او با گلوله کلت کشته شده بود نه با گلوله اسلحه خفیف، خلیل طهماسبی، با قبول مسئولیت ترور رزم‌آرا، در واقع پرده ساتری شد بر نیت دیگران، او نمی‌دانست شاه از ذوق در پوستش نمی‌گنجید. بر اثر نفوذ آیت‌الله کاشانی که سمت ریاست مجلس شورای ملی را هم داشت، خلیل طهماسبی آن موقع از مجازات معاف شد. ولی پس از کودتای کرمیت روزولت و برگشتن شاه‌ازرم، خلیل طهماسبی را، به جرم قتل مشهود و اقرار شده ترور رزم‌آرا زندانی کردند. خود کرده را تدبیر نبود. و خلیل طهماسبی که خودش می‌دانست قضیه از چه قرار بوده دیگر راهی نداشت. او را به ناحق اعدام کردند. به نقل از خاطرات سیاسی - ۲۵ سال در نیروی هوایی ایران - سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی - صفحات ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳. انتشارات رواق ۱۳۶۴.

سرهنگ مصور رحمانی در صفحه ۲۷۳ از سرهنگی به نام حبیب‌الله دیهیمی نام می‌برد و با شرح دادن ماجرای، نامبرده را که به اقرار خودش بعد از علم بزرگترین خدمت را در جهت از بین بردن رزم‌آرا بکار برده ذکر می‌کند: احتمال اینکه گروه‌بانه ضارب رزم‌آرا همین سرهنگ دیهیمی باشد زیاد است.

۱۲۰. طهماسبی در کلانتری هشت بازار خود را عبدالله فرزند محمد معرفی می‌کند. ۲۸ هزار روز... ص ۸۸۸.

کار مشغول صحبت بوده، صدای تیری بلند می شود که گلوله از پشت سر نخست وزیر خورده، از پشانی بیرون می آید که مغز را پریشان می کند. تیر دوم از وسط شانه خورده ریه را سوراخ می نماید و تیری دیگر هم به پشتش می خورد و فوراً جان می دهد. موقعی که سؤال می نمایند، می گوید: اسم، عبدالله یعنی بنده خدا، خادم اسلام هستم. می گویند چرا کشتی؟ جواب می دهد: چرا مملکت را به اجانب دادید که من هم بگشتم؟

شنبه نوزدهم اسفند ماه: ظهر رفتم (تیدشت). ناهار منزل محمد حسین خان بودم. صحبت رزم آرا شد، محمد حسین خان اظهار نمود: (کلنل درودی) اتاشه نظامی آمریکا موقع رفتن به آمریکا از من پرسید که برای رزم آرا چه سوقات بیاورم؟ جواب دادم: لباسی که گلوله تأثیر نکند. من هم نظرم آمد موقعی که از طهران می خواستم بیایم، مطابق معمول قبل از آفتاب رفتم برای ملاقاتش، از منزل بیرون آمدم، سوار ماشین ایشان شده اظهار داشتند نمی گذارند برویم بیرون. داخل ماشین صحبت کنیم. در ضمن صحبت اظهار کردم یقین دارم شما را خواهند زد و احتیاط کنید. جواب داد خودم هم می دانم ولی هر چه تقدیر است و خدا خواسته می شود. بعد آمدم منزل در تهیه مسافرت برای طهران هستم.

یکشنبه بیستم اسفند ماه: مشغول رسیدگی به کارهای شخصی بودم و حتی به رادیو هم گوش ندادم.

دوشنبه بیست و یکم اسفند ماه: ساعت دو قبل از ظهر از فیروزآباد حرکت کرده نیم ساعت بعد از ظهر وارد شیراز شدم. ساعت هفت با آقای گلشائیان استاندار ملاقات کرده، مدتی راجع به اوضاع بدبین بودند و وضع مملکت را خطرناک می دانستند و فکر می کنند شاید طولی نکشد که انقلاباتی بشود که بنفع توده ای ها و کمونیست ها تمام شود. در ضمن اظهار عقیده می کردند که تا سه ماه دیگر حمله به یوگسلاوی شروع خواهد شد و بعد جنگ در اروپا، خلاصه زیاد اظهار نگرانی می کردند. شب هم زیادخان و زکی خان دره شوری و غلامرضاخان فارسیمدان آمدند، راجع به وضع ایلی صحبت شد. زکی خان اظهار می داشت شما می توانید به قشقائی ها زیاد کمک کنید و نمی کنید، من به خسروخان نوشتم برایم ده هزار تومان اعتبار از بانک بگیرد، فوراً گرفت. پسر علمدار زاهدی اظهار رضایت نوشته بود. جواب دادم پس تقصیرمان چه هست، هر خواهشی کرده اید انجام شده پس چه می گوئید، بعد از آن شما خودتان ما را گفتید از ایل خارج

بشویم حالا چه می‌گویند. دیگر جوابی نداد، قرار شد فردا شب بیایند صحبت کنند. متفرقه هم عذای آمدند.

سه‌شنبه بیست و دوم اسفند ماه: صبح با سرلشکر معتضدی فرمانده لشکر ملاقات کرده مدتی راجع به قتل رزم‌آرا صحبت بود. بعد باید فکری کرد که با این وضع همه متحد شوید. اگر پیشامدی شد باید همه همکاری کنند و باید باهم باشیم. تمام صحبت از اتحاد و یگانگی بود. شب هم از رؤساء قشقایی زیادخان دره‌شوری، الیاس‌خان کشکولی، زکی‌خان دره‌شوری، احمدخان کشکولی، غلامرضاخان فارسیمدان همه آمدند. مدتی صحبت در اطراف اتحاد ایلی بود که همه باهم همکاری کنند و قرار بر این شد و تمام شد.

چهارشنبه بیست و سوم اسفند ماه: از صبح مشغول پذیرائی آقایان رفقا و رؤساء اداره‌جات بودم، شب هم میهمان آقای سرلشکر معتضدی بودم. این روزها اوضاع طهران بی‌اندازه مغشوش است، اعلامیه‌های زیادی بر علیه دربار می‌دهند درضمن متذکر می‌شوند که قاتل رزم‌آرا باید آزاد شود، والا همه مخالفین را خواهیم کشت. و بیشتر تهدید نسبت به دربار است.^{۱۲۱}

پنجشنبه بیست و چهارم اسفند ماه: از صبح مشغول پذیرائی آقایان بودم. صحبتی غیر از وضع مغشوش و آشفته طهران نبود. رادیو لندن حمله سختی به سید ابوالقاسم آیت‌الله کاشانی نموده بود که این شخص اول شاه را ترور کرد، بعد یک نفر وکیل مجلس را (مقصود احمد دهقان)^{۱۲۲}، حالا هم نخست وزیر را، دولت انگلیس به دولت ایران بوسیله سفیر خودش راجع به نفت یادداشت داده است که تا ۱۹۹۰ نفت در اختیار ما هست و حق خودمان را خواهیم برد. حائری‌زاده در مجلس جواب تندی داده است که رادیو لندن حق ندارد به مقدسات ما حمله کند. آقای آیت‌الله کاشانی روحانی است و مقدس است و نماینده مجلس شورای ملی است و از این صحبتها، بعد هم آقای علا را برای نخست‌وزیری، مجلسین رأی داده‌اند ولی اقلیت اظهار داشته است اگر از وزراء

۱۲۱. منظور از مخالفین، کسانی هستند که با آزادی خلیل طهماسبی از زندان مخالفت می‌نمودند.

۱۲۲. همانطور که قبلاً گفته شد قاتل احمد دهقان وکیل مجلس شورای ملی و مدیر هفته‌نامه تهران مصور شخصی به نام حسن جعفری، ۲۴ ساله از اعضای حزب توده بود. ۲۸ هزار روز... ص ۸۸۸. ولی در آن اوضاع متشنج، دربارو انگلیسها از آب گل آلود ماهی می‌گرفتند.

رزم آرا در کابینه داخل شود ما مخالفت خواهیم کرد. ایشان هم جواب داده اند من تحت تأثیر قرار نمی‌گیرم، هر وقت نخواستند استعفا می‌دهم. این است اوضاع و خطر انقلاب می‌رود ولی عقیده خود من این است علا کاری از پیش نمی‌برد و این تزلزل تا سه ماهی می‌ماند، بعد انقلاب می‌شود. خدا عالم است.

جمعه بیست و پنجم اسفند ماه: صبح ملاقاتی با استاندار برای خداحافظی رفته در ضمن [شرح] وضعیت فارس، [گفتم اگر] پشامدی بشود ما همه نوع حاضریم ولی باید از امروز ما هم بدانیم چه می‌کنیم. آقای فروغ الملک اظهار داشت که در فارس تمام مسئولیت‌ها به گردن ناصر و برادرهایش هست، چون حقیقتاً متنفذ حسابی و مردم حقیقتاً علاقه دارند، سایرین هر چه بگویند بیخود است، شما کاری کنید که حسن تفاهم در بین باشد. یعنی با مأمورین دولت. در این بین یک نفر آمد، صحبت قطع شد ظهر در باشگاه سعدی میهمان رفقای باشگاهی بودم، عصر هم سوار شده آمدم فیروزآباد.

شنبه بیست و هشتم اسفند ماه: ساعت پنج بعد از ظهر خسروخان از طهران آمد. روز قبل حرکت کرده بود. خبر همانهایی است که قبلاً نوشته شده.

یکشنبه بیست و نهم اسفند ماه: در ضمن صحبت از خسروخان سؤال کردم راجع به کار املاک چه کسی مخالف بود؟ اظهار داشت سفیرکبیر دولت انگلیس و شخص شاه و اشرف خواهر شاه، اینها زیاد مخالفت می‌کردند.

دوشنبه بیست هشتم اسفند ماه: در فیروز آباد رفتم منزل محمد حسین خان. کاری و خبری نبود جز اینکه رادیو اطلاع داد دکتر زنگنه وزیر فرهنگ سابق را با گلوله زدند^{۱۲۳} ولی تاکنون نمرده است و در مریضخانه مشغول جراحی هستند.

سه‌شنبه بیست و نهم اسفند ماه: صبح به اتفاق محمد حسین خان و خسروخان رفتم به (بایگان). ناهار هم آنجا بودیم رادیو اطلاع داد که آقای علا کابینه را به شرح زیر

۱۲۳. دکتر عبدالحمید زنگنه رئیس و استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران در همان محلی که محمدرضا پهلوی در پانزده بهمن ۱۳۲۷ ترور شده بود بوسیله شخصی به نام نصرت‌الله قمی فرزند عبدالحسین قمی بوسیله یک پارابلوم مضروب گردید و از ناحیه پهلوی چپ [وروده‌ها و کبد] مورد اصابت گلوله واقع شد ولی چهار روز بعد درگذشت. نصرت‌الله قمی در بازجویی چنین اظهار داشت: چون دکتر زنگنه را صالح نمی‌دانستم مبادرت به این کار کردم. و در این کار به هیچ وجه نظر شخصی نداشتم و از طرف حزب و جماعتی هم مأموریت نداشته‌ام. به نقل از ۲۸ هزار روز... ص ۸۹۸ برای آگاهی بیشتر به مأخذ ذکر شده مراجعه شود.

معرفی کرد^{۱۲۹}. در ضمن سرتیب حجازی حاکم نظامی طهران و رئیس شهربانی شد و معلوم می شود طهران حکومت نظامی اعلام شده است.

چهارشنبه سی ام اسفند ماه: یک ساعت و پنجاه [و] شش دقیقه بعد از ظهر سال تحویل و سال ۱۳۲۹ خاتمه پیدا کرد. این سال مالی بود پراز آشوب و دنیا با اضطراب تمام منتظر حوادث ناگوار و جنگ جهانی بود و جنگ کره به شدت ادامه داشته و دارد، همه مشغول تجهیزات هستند. در ایران، شاه کماکان با حال نگرانی و سوءظن نسبت به همه، زل سابقی را ادامه میدهد. انگلیسها هر چه کردند قرار داد نفت بگذرد، دکتر مصدق جداً در مجلس مخالفت کرد و ملی بودن آنرا با اکثریت آرا تصویب کردند و مجلس سنا هم همین قسم. و سپهبد رزم آرا نخست وزیر بدست طهماسبی کشته شد که در حقیقت فدای نفت شد. همین قسم دکتر زنگنه وزیر فرهنگ را هم با گلوله زدند. بالاخره حکومت نظامی اعلام شد. خداوند انشاء الله عاقبت این سال ۱۳۳۰ را بخیر بگذراند و ملت ایران را از شر انگلیس و روس حفظ فرماید که بدبلائی هستند. پایان^{۱۳۰}.

۱۲۴. در اینجا نویسنده فراموش نموده اعضا کابینه جدید را معرفی نماید. اعضا کابینه علا این افراد بودند. محمدعلی وارسته وزیر دارایی - شمس الدین امیرعلایی وزیر دادگستری - علی دشنی وزیر مشاور - حبیب الله آموزگار وزیر فرهنگ - ضیاء الدین فرمند وزیر کشاورزی - سرلشکر میرجلالی معاون وزارت جنگ - عباس نفیسی معاون وزارت بهداری - حبیب الله نفیسی معاون وزارت کار - دکتر اقمم حکمت معاون وزارت کشور - مهندس مصدق معاون وزارت راه - دکتر اقمم معاون وزارت اقتصاد ملی - احمد زنگنه معاون وزارت پست و تلگراف و وزارت خارجه را خود علا به عهده داشت. به نقل از ۱۸ هزار روز، ... ص ۸۸۸.

۱۲۵. اصل - اعلان.

۱۲۶. نویسنده اشاره ای به تاریخ ملی شدن نفت ننموده است. لایحه ملی شدن صنعت نفت به همت و رهبری شادروان دکتر محمد مصدق در تاریخ ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ در مجلسین تصویب شد. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران - فصل دوم.

سال

۱۳۳۰

شمسی

www.Bakhtiaris.com

پنجشنبه اول فروردین ماه هزار و سیصد و سی: از صبح اول وقت عده زیادی برای دیدن آمدند. بعد اهالی فیروزآباد و تجار و کسبه و انجمن شهری و بعد اجزاء اداره جات دولتی آمدند. ساعت یازده و نیم آقایان اسماعیل میرزا (معمدالدوله) پسر ظل السلطان، برهان حکمت رئیس تلگراف شیراز، آزاد معدلی، آقا محمد حسین شیرازی آمدند و تا شب مرتب اشخاص می آمدند. کابینه آقای علا هم باین شکل معرفی شد: آقای سرلشکر نقدی وزیر جنگ، آقای علی دشتی وزیر مشاور، محمد علی وارسته وزیر دارائی، امیرعلانی وزیر دادگستری، حبیب الله آموزگار وزیر فرهنگ، مهندس زنگنه وزیر پست و تلگراف، عباس نفیسی معاون وزارت بهداری، دکتر افخم حکمت معاون وزارت کشور. ولی تصور نمی رود که این کابینه کاری کند.

جمعه دوم فروردین ماه: به اتفاق آقایان رقتیم در جلو (تنگ خره) ناهار آنجا بودیم عصر برگشتیم منزل.

شنبه سوم فروردین ماه: صبح به اتفاق آقایان رقتیم (اسماعیل آباد) منزل آقای سهراب خان. بعد از ناهار آنها رفتند شیراز من برگشتم به منزل.

یکشنبه چهارم فروردین ماه: امروز رادیو اطلاع داد که دکتر زنگنه وزیر معارف سابق و استاد دانشگاه که چهار، پنج روز قبل مورد حمله یک نفر [واقع] شده بود، فوت کرد.

دوشنبه پنجم فروردین ماه: مطلب تازه‌ای نیست، جز اینکه تلگرافات بی اندازه می‌آید که جواب می‌دهم. ظهر هم محمّد حسین خان و خانواده‌اش و سهراب خان و فامیلش و کاظمی باخانمش آمدند. ناهار اینجا بودند و رادیو هم اظهار داشت که قشون متفقین به مدرسی [و] هشت درجه در کره رسیدند.

سه‌شنبه ششم فروردین ماه: از صبح با بچه‌ها رفتیم به (باغ خندان) در (بایگان)، عصر هم آمدیم منزل. رادیو انگلیس و هند اطلاع داد[ند] که چهار نفر قصد کشتن سرلشکر حجازی^۱ رئیس شهربانی، و حاکم نظامی طهران را داشتند دستگیر شدند و اقرار کردند که ما دوازده نفر هستیم. رفقایشان هم دستگیر شد[ند]. قشون متفقین هم در کره مشغول پیشروی هستند.

چهارشنبه هفتم فروردین ماه: در منزل مشغول باغبانی و کار باغ بودم. پنجشنبه هشتم فروردین ماه: مشغول کار باغ بودم. خیر تازه هم نیست. عصری شپدم سردار فاخر رئیس مجلس به شیراز آمده است.

جمعه نهم فروردین ماه: در منزل فقط مشغول ترتیب درختها بودم. شنبه دهم فروردین ماه: صبح زود رفتم به بایگان (باغ خندان)، تا ظهر درختها را مرتب کرده و سم پاشی می‌کردم. عصر هم آقای سعید نفیسی، استاد دانشگاه با آقای محمود تقصّلی و یک عده دانشجوی که برای دیدن آثار تاریخی فیروزآباد آمده بودند، آمدند. شب هم در همین جا ماندند، صحبت از وضع مملکت و خانواده سلطنت بود که دیگر این وضع نمی‌ماند و وضع دنیا تغییر کرده است.

یکشنبه یازدهم فروردین ماه: ساعت نه حرکت کرده آمدم اسماعیل آباد، آقای سهراب خان را هم برداشته آمدم به شیراز. عصر آقای سردار فاخر و هوشمند تشریف آورده باتفاق رفتیم مخزن آب را که بالای باغ ارم است تماشا کردیم. در این موقع آقایان نجم الملک و دکتر شفق ستانور و حاذقی وکیل جهرم و عده‌ای آمدند، پس از تعارفات از بدی وضع صحبت شد. آقایان زیاد نگران بودند و مخصوصاً اظهار می‌داشتند که کارت اسمی به ما بده اگر پیشامد شد و توانستیم به فارس بیائیم تا محفوظ باشیم. و عموم در منتهی درجه نگرانی هستند. شب هم آقای سردار فاخر تشریف آوردند، با ایشان هم مدتی راجع به بدی وضعیت و وضع ترور صحبت بود. بعد از سردار خواهش کردم در

۱. منظور سرلشکر عبدالحسین حجازی. عامل مؤثر در حواش سی تیر ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه دکتر

کارهای مجلس زیاد تظاهر به نوکری شاه نکند و صد در صد مطابق مقررات رفتار نماید. آقای دکتر شفق دیروز اظهار داشتند که کاری بشود که حکومت نظامی برقرار شود، ولی من به سردار حالی کردم که برخلاف است و حکومت نظامی صلاح نیست باشد. و قرار شد روز سیزده سردار فاخر برای طهران حرکت کند.

دوشنبه دوازدهم فروردین ماه: صبح ساعت هشت صبح از آقایان نفیسی و تفضلی خداحافظی [کردم]. حرکت کرده ظهر آمدیم در (تنگ چوگان) خانه زیادخان دره شوری. در راه هم جهانگیرخان و ابراهیم خان و امان الله خان آمدند استقبال. در منزل زیادخان هم الیاس خان کشکولی آمد، ناهار خورده عصر آمدیم در (چنار شاهی جان) منزل الیاس خان، تا عروسی (پسرش سهراب با دختر ولی خان کیانی بکش) شروع شد و عده زیادی هم از اطراف آمدند. جهانگیرخان کشکولی و قراچه ها هم آمدند. شب هم ساز و آواز بود خیلی خوش گذشت.

سه شنبه سیزدهم فروردین ماه: در (چنار شاهی جان) در عروسی هستیم، وعده زیادی آمده اند، نادرخان و فریدون خان هم آمدند. سرهنگ سخانی فرمانده تیپ کازرون هم آمد برای دیدنی.

چهارشنبه چهاردهم فروردین ماه: کماکان در عروسی هستیم و عده زیادی از اطراف می آیند. ظهر هم سرهنگ کلانتری مأمور انتظامات کشکولی آمد. در ضمن صحبت اظهار داشت وضعیت خوب نیست وقت است که شما خودتان را به شاه نزدیک کنید و با خارجی ها ارتباط نگیرید. جواب دادم ما که با خارجی ارتباط نداریم، به شاه هم دور نیستیم. حالا هم که کاری نیست که ما خدمت کنیم البته هر وقت احتیاجی پیدا شد وظیفه هر فرد است به مملکت خدمت کند. و نسبت به رزم آرا زیاد بد میگفت. رادیو هم اطلاع داد که سرلشکر زاهدی سناتور، وزیر کشور شد. سرلشکر ارفع وزیر راه و عبدالله انتظام سفیر آلمان وزیر امور خارجه شدند.

پنج شنبه پانزدهم فروردین ماه: بعد از ظهر زیادخان از منزلش آمد، اظهار داشت: سرهنگ نبوی رئیس انتظامات دره شوری آمد در ضمن صحبت اظهار داشت گویا این عروسی سیاسی است و تمام مخارج آنرا ناصر داده است و می خواهد با همه اتحاد کند و رسماً اعلان جمهوری بدهد که مملکت جمهوری بشود و گویا نگران بوده است یعنی دولت و مأمورین نگران بوده اند. ممسنی ها هم شرحی به الیاس خان نوشته و روز شنبه مرا دعوت کرده اند.